

دکتر علی محمد کاروان

رئیس دانشکده علوم تربیتی
دانشگاه تهران

وضع و مقام کنونی

علوم تربیتی

آموزش و پرورش در قرن بیستم، خاصه پس از پایان جنگ جهانی دوم در همه کشورهای جهان تحول شگرفی بخود دیده است. اگر به تعبیر الن کی این سده را در نیمه نخستین آن، سده کودک مینامند، میتوان باعتبار دگرگونی- هایش در نیمه دوم، آنرا سده آموزش و پرورش نام نهاد. پس از آنکه آتش خانمان برانداز جنگ اهریمنی فرو نشست، گوئی همه ملتها برای پیشگیری از تکرار این مصیبت، تنها چاره را در آن دانستند که نسل بالنده را برای دوری از ستیز و زیستن در محیط صلح و آشتی تربیت کنند. از این رو، در طی سی یا چهل سال اخیر، دستگاههای آموزش و پرورش دگرگون شد و تربیت در همه جا معنا و مفهوم تازه‌ای پیدا کرد و به تبع این تحول، دانشهای مربوط به آن نه تنها گسترش یافت، بلکه راهها و روشهای تازه‌ای را نیز در پیش گرفت.

«پداگوژی» که تا آن روز عبارت از بحث و مجادله درباره اصول و روشهای آموزش و پرورش بود و بهمین علت غالباً بآن پدیده شك و تردید و حتی تحقیر مینگریستند، بیش از پیش راه گذشته را رها کرد و به پیروی از دانشهای دیگر مربوط به حیات فردی و اجتماعی آدمی، در طریق محاسبه و مشاهده و

تجربه گام نهاد و بدین ترتیب یک سلسله علوم کمابیش مستقلاً پدید آمد که امروز آنها را «علوم تربیتی» مینامند. وهم اکنون در اغلب دانشگاه‌ها و مراکز علمی جهان دانشمندان بسیاری در سازمانهای مستقلی به تحقیق درباره آنها و آموزش آنها مشغولند.^۱

نخستین سؤالی که در این زمینه به ذهن متبادر میشود به ماهیت و حدود و ثغور این علوم یعنی علوم تربیتی مربوط است. بعبارت دیگر، هر کس میخواهد بداند، این دانشها چه مسائلی را بررسی میکنند و در جهان علم، وضع و مقام آنها چیست؟ و چگونه تعریف و طبقه‌بندی میشوند و رابطه آنها با دانشهای دیگری مانند روان‌شناسی و جامعه‌شناسی بچه صورت است. بدیهی است تعریف علوم و طبقه‌بندی آنها اصولاً کار آسانی نیست و بهمین دلیل هنوز در این زمینه وحدت نظر کامل وجود ندارد. این دشواری و اختلاف نظر، بطریق اولی، در علوم مربوط به آدمی و جامعه‌های بشری یا با اصطلاح علوم انسانی و اجتماعی بنابه تعبیر **اگوست کنت** بدلیل «پیچیدگی متصاعد و کلیت متنازل» آنها بمراتب از علوم و معارف دیگر فزون‌تر است. تعلیم و تربیت و دانشهای مربوط به آن نیز مسلماً از این قاعده مستثنی نیست و همه کسانی که تاکنون به تعریف اعمال تربیتی و تنظیم و تدوین علوم مربوط بآن پرداخته‌اند به نقص کار خود اذعان دارند، و ما نیز باید بی‌درنگ ذهن خواننده را متوجه سازیم که آنچه در زیر خواهد

۱- در ایران نیز از سال ۱۳۴۳ نخستین بار در دانشگاه تهران، دانشکده‌ای بنام «دانشکده علوم تربیتی» تأسیس شد و در آن نخست دوره فوق لیسانس و سپس دوره لیسانس و دکتری علوم تربیتی بوجود آمد. این دانشکده که در سالهای نخستین حیات خود بیشتر به تربیت معلم میپرداخت و در واقع پس از انتزاع دانشسرای عالی از دانشگاه تهران، در حکم تجدید حیات این موسسه بود، رفته‌رفته و از سال ۱۳۴۸ آموزش و پژوهش این علوم را بمعنای دقیق آنها هدف خود قرار داد، بی‌آنکه کار تربیت معلم را از یاد ببرد. ظاهراً توفیق این دانشکده در کاری که بعهد گرفته بود سبب شد که چندی پیش مراکز تربیت معلم دیگر ایران نیز به جای عنوان دانشسرای عالی، عنوان تازه «دانشکده علوم تربیتی» را برای خود اختیار کنند!

آمد، کامل نیست، بلکه تنها کوششی است که ممکن است روزی به همت دیگران به کمال برسد. خاصه اینکه آموزش و پرورش که موضوع این علوم است، خود تعریف روشنی که مورد قبول عام باشد، ندارد و هنوز گرفتار سلیقه‌ها و آرمانها و نحله‌های کم و بیش فکری و فلسفی است، باری، قصد اصلی ما در این مقاله این است که اولاً بالهام از اعمال و افکار صاحب‌نظران دیگر، حدود دانشهای تربیتی را روشن‌تر سازیم، ثانیاً براساس اصول و ضوابطی که عرضه خواهد شد، این دانشها را بصورت کنونی آنها تا آنجا که ممکن است تعریف و طبقه‌بندی کنیم.

برای آنکه چنین کاری آسان‌تر صورت گیرد، بدنیست نخست نظر خود را درباره مفهوم علم بیان کنیم بنظر ما، منظور از علم، شناخت یا کشف روابط یا مناسبات نسبتاً ثابت میان پدیده‌های موجود در طبیعت مادی و انسانی است و عالم و دانشمند غالباً به کسی گفته میشود که میکوشد بی آنکه اغراض و عقاید شخصی را دخالت دهد (یا به کمترین حد ممکن) واقعیت را چنانکه هست بشناسد. بدین ترتیب، بآنچه باید باشد وحتی واقعتهای دیگری که بیرون از دایره پژوهش و جست و جوی اوست، کاری ندارد. بعبارت دیگر، جهان علم، جهان واقعیات یا پدیده‌ها و حالت یا وضع دانشمند یا دانش پژوه، حالت یا وضع روانی خاصی است که در جستجوی روابط نسبتاً ثابت میان پدیده‌ها، بخشی از وجود نفسانی خود یعنی عقل یا فهم و درک را بکار می‌اندازد. در واقع، همین اراده و عمل یعنی شناخت و واقعیات و قوانین حاکم بر آنها بوده و هست که آدمیان را قادر ساخته است، به جهان و آنچه در آن است، هر روز بیش از پیش پی‌برند و با اصطلاح از قعر دریاتا درون کره ماه رارفته رفته بشناسند و خود را مسلط به طبیعت احساس کنند.

کوشش بشر متفکر در راه شناخت علمی واقعیت، نخست به طبیعت

مادی و سپس به جهان درون متوجه شده و از این جالب‌تر آنکه از شناخت عملی به تجربه پراکنده و از این نوع تجربه به مشاهده و آزمایش، به معنای کنونی این کلمه‌ها، ره سپرده است. و چنانکه میدانیم هم‌اکنون نیز که میتوان آنرا عصر «بحران علم» نامید، اندیشه آدمی با انتقاد علم و روشهای آن، برای شناخت بهتر جهان مادی و معنوی در راه یافتن روشهای کاملتر و دقیقتر و مطمئن‌تری، در نکاپو است.

باری، میزان اعتبار روشهای علمی و محدودیت آن هرچه باشد، غرض از علم همواره این بوده و هست که شناخت آدمی را عینی سازد و قوانین عمومی و جامع را بجای شناخت پراکنده و جزئی قرار دهد و از این راه کنج‌کاوی سیری ناپذیر خود را آرام‌تر و رفتارهای خود را منظم‌تر و اطمینان‌بخش‌تر کند.

بنابراین، در جهان تربیت نیز هنگامی که سخن از علم بمیان می‌آید، نخستین مطلبی که بذهن خطور میکند این است که هرگاه اینگونه امور نیز بخواهند و بتوانند موضوع علم قرار بگیرند، ناگزیر باید جهتی را که در تعریف علم ذکر شد، دنبال کنند. بعبارت دیگر، کار علوم تربیتی نیز مشاهده و واریسی و مقایسه و آزمایشهایی است که دربارهٔ وقایع تربیتی بعمل آمده و می‌آید تا قوانینی را بدست دهد که در همه حال و بر اثر اثبات صحت آنها امکان پذیر باشد. با اینهمه، هر چند آنچه گفته شد در وهله اول منطقی و مسلم بنظر میرسد، هرگاه دقیقتر شویم و بامعان نظر بیشتری پردازیم، برمیخوریم باینکه اولاً در «علم بودن» این علوم و دست‌کم بعضی از آنها، و نیز استقلال آنها میان دانشمندان و صاحب‌نظران، توافق کامل وجود ندارد؛ ثانیاً هرگاه بخواهیم این کلمه «علوم» را در این مورد حفظ کنیم ناگزیر باید به جست و جوی تعریف دیگری جز آنچه دربارهٔ علوم ریاضی و تجربی و حتی علوم اجتماعی مصطلح است، پردازیم. اینک به بینیم منظور از علوم تربیتی چیست؟ و آیا میتوان

آنها را علمی مستقل از علوم دیگر مانند زیست‌شناسی و روانشناسی و جامعه‌شناسی تصور کرد یا نه؟

برای آنکه بدانیم آیا علوم مستقلی بنام «علوم تربیتی» وجود دارد یا نه؟ نخست باید درباره موضوع این علوم و روش مطالعه و تحقیق آنها تصور روشنی داشته باشیم. زیرا وقتی موضوع علمی روشن شد میتوان دانست که با کدام روش یا روشهایی بهتر میتوان به قوانین حاکم بر آن پی برد. حقیقت این است که بقول رابرت دوئران^۱ «درحالیکه در همه زمانها و مکانها آموزش و پرورش وجود داشته و دارد، دانش مربوط بآن دارای چنین صورت دائم و جهانی نبوده و نیست. در واقع بسیاری از جامعه‌های بشری از این علم بی‌خبر بوده و هنوز نیز بی‌خبرند.»^۲ علت این امر آن است که تا اوائل سده بیستم، حتی عالم کودکی که تنها یکی از ابعاد آموزش و پرورش بشمار میرود شناخته نشده بود و دعوت روسو که میگفت «بکوشید کودکان خود را چنانکه هستند بشناسید زیرا بهیچ‌رو آنانرا نمی‌شناسید» بی‌جواب مانده بود. تا این زمان، آنچه مریبان بزرگ و صاحب‌نظران را که بیشتر فیلسوف و عالم اخلاق بودند بخود جلب میکرد، اغراض یا هدفهایی بود که مربی باید در تغییر رفتار دست پروردگان خود دنبال کند و امر تربیت بهدف و غرض آن تعریف میشد و اصولاً فرایندهای آموزش و پرورش چنانکه امروز شناخته شده است، مطرح نبود. بنابراین پداگوژی^۳ یا اصول آموزش و پرورش بخشی از حکمت عملی یا

۱- R. Dottrens استاد آموزش و پرورش معاصر و رئیس سابق موسسه علوم

تربیتی دانشگاه ژنو.

۲- رجوع شود به - Traité des sciences de l'éducation, publié sous la direction de M. Debessé et G. Mialaret, PUF, Paris, t.I, 1963. P.21

۳- Pédagogie. این اصطلاح در سال ۱۷۶۲ بوسیله آکادمی فرانسه باین معنی

پذیرفته شده و رجوع شود به همان کتاب، صفحه ۲۲،

اخلاق و در واقع ادامه آن در عالم عمل بشمار میرفت. یا اگر چنین نبود بر سر علم بودن یا نبودن آن بحث و مجادله‌های فراوانی وجود داشت، مثلاً در حالی که هربارت^۱ تربیت را موضوع علم دانسته هدف آنرا پرورش فرد برای او و بیدار کردن يك سلسله علائق در او میدانست، ویلیام جیمز^۲ آنرا موضوع هنر می‌شمرد و معتقد بود که این هنر در کلاس درس و از طریق نوعی الهام و مشاهده بیواسطه امور که با همدلی نیز آمیخته است بدست می‌آید.

امیل دورکیم^۳، جامعه‌شناس بزرگ فرانسوی که با تألیف دو کتاب مهم یعنی «تحول آموزش و پرورش در فرانسه» و «آموزش و پرورش و جامعه‌شناسی» به پیشرفت بخشی از علوم تربیتی به معنای امروزی کلمه خدمت‌شایانی کرده است، هنوز پداگوژی را نوعی «نظریه عملی» میدانند. بعقیده وی، «علم تربیت عبارت است از مطالعه چگونگی ظهور و تکوین و کارکرد نظامهای تربیتی و بدین ترتیب شامل تاریخ و جامعه‌شناسی تربیتی است»^۴ و بکمک این مطالعه و تفکر درباره گذشته و حال نظام تربیتی است که «پداگوژی» بمعنی اخص کلمه یعنی نظریه‌ای که راهنمای اعمال تربیتی و روشنگر آنهاست، پدید می‌آید. چنانکه می‌بینیم برای دورکیم نیز که خود یکی از بنیادگذاران علم تربیت و از جمله کسانی است که باستقلال این علم مدد کرده و خواسته است آنرا از قید فلسفه و اخلاق و علوم الهی زمان خود آزاد سازد، هنوز علم تربیت، علمی که بر پایه مشاهده و آزمایش واقعیات آموزش و پرورش مبتنی باشد نیست و همانطور که گفته شد، معرفتی نظری است که راه عمل را روشن می‌سازد.

اما مرییان بزرگ معاصر که بیش از جامعه‌شناس بزرگ فرانسوی با

۱ - Herbart

۲ - W. James

۳ - E. Durkheim

۴ - رجوع شود به René Hubert, *Traité de pédagogie générale*.

3ème éd., PUF, Paris, 1952, P.7.

واقعیت تربیت سروکار دارند، برخلاف وی تربیت را نه تنها موضوع علم بمعنای دقیق کلمه میدانند بلکه آنرا دانش مستقل نیز می‌شمارند. جان دیوئی^۱ مربی بزرگ آمریکائی و گنورگ کرشن اشتاینر^۲ مربی مشهور آلمانی از این جمله‌اند، دیوئی بدو دلیل تربیت را موضوع علم میدانند یکی اینکه علم تربیت دارای روشهایی نظیر روشهای تحقیق در علوم دیگر است دوم اینکه این علم اصول هادی‌ای را که از علوم نزدیک خود استخراج کرده است و بمدد آنها میتواند اعمال واقعی هنر تربیت را عقلانی‌تر سازد، بدست میدهد. کرشن اشتاینر نیز علم تربیت را نوعی دانش روانی که برپایه فرهنگ مبتنی است می‌شمارد زیرا معتقد است که تربیت عملی درون ذاتی و ضروری است و این عمل شامل غرض طبیعی که فرد بتواند بدون کمک پرورش بآن برسد، نیست. عبارت دیگر، هستی روحانی آدمی همان هستی حیوانی او نیست که ما آنرا بدرجه‌ای از کمال سوق داده باشیم. کار تربیت در واقع این است که شخصی را به کسب هستی روحانی یا معنوی، یعنی ترکیب یگانه و بی‌همتای ارزشهای فرهنگی که هر کس در شعور خود و بر حسب فردیت خویش آنرا سامان می‌بخشد، قادر سازد. بدین ترتیب، بنظر این مربی، علم تربیت، علمی مستقل است باین دلیل که قضایائی اساسی را از مفاهیم عمده‌ای که از طریق تجزیه و تحلیل دقیق وقایع خاصی بدست می‌آید، استنتاج میکند.

باری، بطوریکه ملاحظه شد، رفته رفته و در جریان ربع اول قرن بیستم مطالعه امور آموزش و پرورش که تا اواخر سده نوزدهم بیشتر جنبه نظری و فلسفی داشت، بر اثر نفوذ روشهای معمول در علوم نزدیک خود یعنی روان شناسی و جامعه‌شناسی و علوم انسانی دیگر، راه علوم مستقل را در پیش گرفت، لکن بعزت پیچیدگی خاص خود و نیز بدلیل اینکه از جمله اعمال اجتماعی و انسانی است تا پایان جنگ جهانی دوم نتوانست موضوع علم

J. Dewey - ۱

G. Kerschensteiner - ۲

بمعنای عینی آن درآید.

•••

اصولا چنانکه **دوتوان** در کتابی که بآن اشاره شد،^۱ میگوید، «علوم تربیتی چه بصورت علوم وابسته و دنباله فنی علوم دیگر و چه بصورت علوم مستقل، از زمانی پدید آمدند که: «.... مریبان بمدد عقل سلیم یا بر اثر تفکر، این سؤال را مطرح کردند که آیا نمیتوان روش دیگری جز آنچه تاکنون بکار رفته است، یافت و آیا نمیتوان کاری کرد که مربی از فعالیت پرورشی خود نتایج بهتر و بازدهی فزون تر و در نتیجه رضای خاطر بیشتری بدست آورد؟.... باری، بر اثر تلاش برای پاسخ دادن باین سؤال بود که نخستین مرحله پژوهش علمی یعنی مرحله سؤال درباره چگونگی و چرایی امور تربیتی آغاز شد....» و برای پاسخ باین سئوالهای اساسی بود که محققان بابعاد مختلف آموزش و پرورش که هر یک مستلزم بکاربردن روشهای خاص پژوهش است توجه کردند و بر اثر این توجه علمی با موضوعها و روشهای گوناگون و ویژه پدید آمد و در واقع دانش آموزش و پرورش به دانشها یا «علوم تربیتی» مبدل شد. اینک به بینیم این ابعاد یا زمینه های مختلف کدامند؟

•••

اگر آموزش و پرورش را عمل یا بعبارت بهتر، تعاملی^۲ ارادی بدانیم که برای تحقق هدفها یا غرضهای اجتماعی و انسانی معینی میان دوتن یا بیشتر صورت میگیرد، هدفهایی که اهم آنها انتقال الگوهای رفتاری از یکی به دیگری یا ایجاد قابلیت ها و آمادگی های تازه ای در دیگری است، و از خود پرسیم در چه شرائطی این تعامل بانجام میرسد و چگونه این هدفها تحقق می پذیرد، موضوعات علوم تربیتی و به تبع آنها روشهای پژوهش درباره آنها

۱- رجوع شود به کتابی که قبلا ذکر شد، صفحه ۲۱.

۲- Interaction

روشن میشود. البته برشمردن کلیه عناصر سازنده فرایند آموزش کار بسیار دشواری است؛ با اینهمه، میتوان برخی از آنها را که برجستگی و شمول بیشتر دارد، بدست داد. مثلا هرگاه آموزش را که جنبه‌ای از تربیت است در نظر بگیریم، به پنج عنصر بشرح زیر برمی‌خوریم:

- ۱- هدف یا غرض آموزش یعنی چرا می‌آموزیم؟
- ۲- آموزنده یا شاگرد یعنی بچه کسی می‌آموزیم؟
- ۳- ماده یا برنامه آموزش، یعنی چه می‌آموزیم؟
- ۴- روش آموزش یعنی چگونه یا با چه شیوه و فن و وسینه‌ای می‌آموزیم.
- ۵- آزمایش یا ارزشیابی یعنی رسیدگی باینکه عمل آموزش تا چه حد و به چه میزان به‌هدف مطلوب رسیده است.

بدیهی است هرآموزشگاه زمانی در کار خود موفق میشود که پاسخ به پنج پرسش بالا را درست بداند و به‌عناصر مذکور آگاه باشد. آموزشهای ناقص و بی‌ثمر و گاه زیان‌بخش و نیز ناهماهنگی‌ها و نابسامانی‌هایی که در اجزاء یا کل هر دستگاه آموزش و پرورش بچشم می‌خورد بی‌شک ناشی از این است که گردانندگان این دستگاه و بالخصوص آموزشکاران نسبت به ابعاد پنجگانه مذکور دانشی روشن و متقن ندارند و در کار خود بجای تکیه کردن بر واقعیات عادیات و نظر شخصی را مبنا قرار میدهند. برای احتراز از این وضع ناگزیر باید به شیوه‌ای منظم و باروش درست به پژوهش درباره مسائل فوق پرداخت. و این کاری است که در چهل سال اخیر صورت گرفته و از این راه دانش‌های بشرح زیر بوجود آمده است:

- ۱- مطالعه هدفها و غایات تربیت یا فلسفه آموزش که با جامعه‌شناسی آموزشی و برنامه‌ریزی آن کامل میشود.
- ۲- مطالعه دگرگونیهائی که در وجود آموزنده در محیط آموزشی پدید می‌آید یعنی زیست‌شناسی و روان‌شناسی آموزشی.

۳- مطالعه مواد یا برنامه‌های آموزشی.

۴- مطالعه روشها و فنون آموزش یا شناخت روشها و فنون آموزش (تکنولوژی آموزشی).

۵- مطالعه آزمایش سنجش و ارزشیابی آموزش، یعنی آزمون شناسی و شناخت امور مربوط بارزشیابی بدیهی است در صورتیکه از آموزش فراتر رفته و به قلمرو وسیع پرورش گام نهیم و مسائل پنجگانه فوق را از لحاظ تربیت بیشتر بشکفیم بامور دقیق تر و ظریف تری برمیخوریم که مطالعه آنها مستلزم دانشهای خاص دیگری است، مثلاً هرگاه به تبعیت از اکتشافات روانشناسی باین نکته توجه کنیم که آدمی از زمانی که بدنیا میآید تا لحظه‌ای که به کمال میرسد، مراحل از رشد جسمانی و روانی و اجتماعی را طی میکند، بیدرنگ باین نتیجه میرسیم که فی‌المثل روانشناسی مربوط به تربیت، خود ممکن است به زمینه‌های وسیع تحقیق دیگری مانند روانشناسی کودک و روانشناسی نوجوانان و جوانان و روانشناسی بزرگسالان و روانشناسی آموزشگاهی و... تقسیم شود. همچنین، هرگاه توجه کنیم باین که هدفها و غایات آموزش و پرورش از وضع اقتصادی و اجتماعی و نظام ارزشهای رایج در گذشته و حال جامعه متأثر است و گذشته از این، در هدف‌گیری نمیتوان به گذشته و حال اکتفا کرد و باید روی بسوی آینده داشت و در جهان کنونی فرهنگهای گوناگون در ارتباط کم و بیش نزدیک بوده در یکدیگر تأثیر و تأثر متقابل دارند و نظامهای آموزشی را تحت تأثیر خود قرار میدهند، برای آنکه بتوانیم هدفهای آموزش و پرورش را با خطای کمتری مشخص کنیم ناچار باید به مطالعاتی نظیر تاریخ فرهنگ و آموزش و پرورش و مقایسه نظامهای آموزش و پرورش یا آموزش و پرورش مقایسه‌ای، و جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی پرورشی و جمعیت‌شناسی پرورشی و اقتصاد تربیت پردازیم. بدین ترتیب و بر همین قیاس، یک سلسله علوم دیگری پدید آمده‌اند و می‌آیند که میتوان آنها را

علوم تربیتی کم و بیش مستقل دانست.

باری، تنوع و تعدد علوم تربیتی در نیمه دوم سده بیستم معلول بینش‌های وسیعتری است که در این زمینه بوجود آمده است. و در واقع، از این دوره است که جنبه‌های تربیت بااستثنای غایبات آن موضوع علم بمعنی عین کلمه قرار میگیرد.

میلاره^۱ درکنگره بین‌المللی علوم تربیتی که در سپتامبر ۱۹۷۳ در پاریس درباره «اثر علوم اساسی در علوم تربیتی» انعقاد یافت، استادانه به بیان این تحول پرداخت. بنظر او این گسترش و وسعت نظرهای تازه عبارتند از:

۱- گسترش از نظر سن؛

۲- گسترش از لحاظ نفوذهای گوناگون؛

۳- گسترش از لحاظ عناصر روانی که تربیت با آنها سروکار دارد؛

۴- گسترش از لحاظ سطوح عمده تربیت.

۱- گسترش از لحاظ سن - درحالیکه در گذشته نزدیک، آموزش و پرورش از لحاظ علمی و فنی بدوره آموزشگاهی و مخصوصاً بدوره آموزش عمومی محدود میشد، اینک نه تنها دوره‌های دیگری نظیر دوره کودکستانی و متوسطه و عالی را در برمیگیرد و در اغلب کشورها بطور رسمی تا ۱۴ و حتی ۱۸ سالگی رایگان و اجباری است، تربیت در خانواده و تربیت در محیط کار و تربیت در اوقات بیکاری رانیز شامل میشود. بعبارت دیگر، شعار قدیم «ز گهواره تا گور دانش بجوی» یا باصطلاح امروز «تربیت مداوم» جانشین ادب کردن در خردسالی شده و میشود. بدین ترتیب، کسانی که آثار اعمال تربیتی را بررسی میکنند نمیتوانند خود را برفتار کودکان دبستانی و محیط آموزشگاههای رسمی محدود کنند و ناگزیر باید به تعاملی که در محیطهای

۱- G. Mialaret استاد آموزش و پرورش در دانشگاههای فرانسه و دبیر کل

اتحادیه بین‌المللی علوم تربیتی.

دیگر مانند خانواده و کارگاه و باشگاه و نظائر آن صورت میگیرد نیز توجه داشته باشند. بدین نحو، موضوع تربیت خانوادگی، تربیت بزرگسالان، نقش تربیت در اوقات فراغت، کارآموزی و بازآموزی، تأثیر وسائل رابطه جمعی^۱ در رفتار کودکان و جوانان، موضوع درس و بحث و تحقیق قرار گرفته است.

۲- گسترش از لحاظ نفوذهای مختلف- سابقاً وقتی موضوع تعلیم و تربیت مطرح میشد، بیدرنگ محیط مدرسه و احياناً خانواده و روابط و مناسبات میان معلم و شاگرد و کودک و پدر و مادرش مجسم میگردید و غالب مطالعات و تحقیقات در زمینه نفوذ معلمان و اولیاء مدرسه در کودکان و نوجوانان و جوانان انجام میگرفت، درحالیکه امروز بر اثر مطالعات جامعه شناسان ثابت شده است که آنچه نیم قرن پیش تربیت آموزشگاهی تلقی میشد، جزئی از تربیت وسیعتری است. این تربیت گسترده خود نتیجه مجموعه ای ساخته و پرداخته از اعمال و نفوذهای گوناگونی است که محیط های مختلف زندگی هر فرد وارد میکنند یا او خود آشکارا یا نهانی آنها را پذیرا میشود. بنابراین، معلم یا مربی که در گذشته در شخص معینی مجسم میشد، باوضاع و احوالی مبدل شده است که همواره انسانی و حتی جاندار نیست. هم اکنون اثر برنامه های رادیو و تلویزیون و ابزارهایی که کودک در خانه و بیرون از آن، بکار میبرد، کمتر از رفتار مربی یعنی پدر یا مادر یا معلم نیست که سهل است گاهی بمراتب بیشتر است.

۳- گسترش از لحاظ عناصر ذهنی یا روانی که تربیت با آن سروکار دارد درحالیکه در گذشته، غرض اصلی تعلیم و تربیت، رشد عقلی و دانش آموختن بود، یعنی هم دستگاه آموزش و پرورش جملگی صرف این میشد که افرادی هوشمند و دانا به جامعه تحویل دهد، در سالهای اخیر و هر روز بیش از پیش

وجود نفسانی من حیث المجموع یا کل شخصیت فرد و تربیت جامع و تام او مورد نظر است. و تن درست و عواطف و احساسات متعادل و اراده استوار و نیروی آفرینندگی و شم اجتماعی و سیاسی و خصائص دیگری نظیر آن نیز در کنار عقل و حافظه باید تربیت شود و از این مهمتر تربیت آن چنان شخصیتی مطرح است که اولاً همه نیروهای نهفته آن شکفته و بارز شود؛ ثانیاً در او استعدادی بوجود آید که بتواند در آینده که مبهم و نامعلوم است خود را با اوضاع و احوال تازه سازگار کند و رفتار خود را تغییر دهد و بهتر سازد.

۳- گسترش از لحاظ سطوح تربیتی- امروز علاوه بر تأثیر و تأثر متقابل یا تعامل میان مربی و شاگرد که در گذشته مطمح نظر مربیان و دانشمندان آموزش و پرورش بود، سطوح دیگری از تعامل یعنی تأثیر بر روی گروه (گروه شاگردان، استادان و کارمندان آموزشی...) و تأثیر بردستگاه تربیتی (از طریق برنامه‌ها و روشها و فنون و سازمانها و شیوه مدیریت و نحوه اجرای امور تربیتی و...) نیز مطرح است. زیرا ثابت شده است که علاوه بر معلم، کارکنان دیگر در درون هر آموزشگاه یا مؤسسه تربیتی و دستگاه اداری منطقه و ملی هر یک بنوبه خود و البته من غیر مستقیم در تربیت شاگرد و شیوه رفتار او مؤثرند و این مسئولیت‌ها باید بکسانی سپرده شود که با واقع‌بینی امور آموزشی و پرورشی را بشناسند.

باری، با توجه به گسترش بیش‌اندک دانشمندان معاصر نسبت با امر آموزش و پرورش و پژوهشهایی که تاکنون زیر عنوان علوم تربیتی بعمل آمده است، میتوان این علوم را به چندین دسته بزرگ تقسیم کرد. بعضی از صاحب‌نظران مانند **رودولف ویران**، این علوم را بشرح زیر تقسیم کرده‌اند:

- ۱- علمی که موضوع آنها بحث درباره چرایی امور تربیتی یا تعیین هدفهاست و مهمترین آنها فلسفه و اصول آموزش و پرورش است.
- ۲- علمی که به تحقیق و تفحص درباره نظامها و روشهای آموزش و

پرورش در زمان و مکان میپردازند، مانند تاریخ آموزش و پرورش مقایسه‌ای
۳- علوم بنیادی تعلیم و تربیت یعنی زیست‌شناسی و روان‌شناسی و
جامعه‌شناسی آنچنان که در تربیت بکار میروند.

۴- علمی که با استناد از روشها و فنون علوم دسته سوم به نوبه خود
به تجزیه و تحلیل اوضاع تربیتی و منجمله وضع آموزشکار و آموزنده میپردازند
مانند زیست‌شناسی و جامعه‌شناسی پرورشی.

۵- علمی که به تحقیق درباره روشهای آموزش و پرورش میپردازند و
بیشتر دارای جنبه آزمایشی هستند و میتوان آنها را آموزش و پرورش تجربی
نامید.^۱

میالاره که نظر او درباره گستردگی‌های اخیر آموزش و پرورش ذکر
شد، این علوم را بشرح زیر به سه دسته بزرگ تقسیم میکنند:

۱- علمی که وضع و شرایط محیطی آموزش و پرورش را مطالعه
میکند. مانند جامعه‌شناسی آموزش و پرورش و جمعیت‌شناسی آموزشی و
اقتصاد آموزش و پرورش.

۲- علمی که مناسبات و روابط تربیتی و نفس عمل تربیت را مطالعه
میکند و این دسته خود به سه گروه کوچکتر بشرح زیر تقسیم پذیرند:

الف- علمی که وضع و شرایط عمل تربیت را مطالعه میکنند مانند
فیزیولوژی آموزش و پرورش روان‌شناسی تربیت و روان‌شناسی اجتماعی
کلاسی بعنوان گروه خرد- علوم ارتباطات بطور کلی و بالاخره دانش خلاقیت.
ب- علوم مربوط به روش آموزش مواد مختلف که در عین حال فلسفه
و محتوای برنامه و روشها و فنون و نحوه ارزشیابی هر یک این مواد را مورد
مطالعه قرار میدهند مانند روش آموزش زبان مادری یا ریاضیات یا علوم

۱- رجوع شود به کتاب. Troité xes Sc. de l'éduc که قبلا ذکر شد،

تجربی و نظایر آن.

ج- علمی که بروشها و فنون آموزش و پرورش بمعنی اعم کلمه یعنی تکنولوژی آموزشی مربوط میشوند.

۳- علمی که دربارهٔ بینشها و تحول آموزش و پرورش مطالعه میکنند مانند فلسفه آموزش و پرورش که دربارهٔ مسأله غایبات تربیت بحث میکند و اصول علمی رامورد تجزیه و تحلیل قرار میدهد و نیز تاریخ آموزش و پرورش اعم از تاریخ تحول نهادها و سازمانهای تربیتی یا تاریخ تحول افکار و عقاید تربیتی و همچنین برنامه ریزی تربیتی و نظریه مدلهای.

بدین ترتیب، علوم و معارف تربیتی در حال حاضر شامل قریب به ۱۴ رشته مطالعه و تحقیق کم و بیش مستقل است و با توجه به تحول و گسترش مفاهیم آموزشی و پرورشی و پیشرفت پژوهشهای مربوط به آن بیشک در آینده از این حد نیز تجاوز نخواهد کرد. و در همه حال از اتحاد و داد و ستد میان این رشته‌هاست که معرفت یا شناخت تربیتی بمعنی عمق و همه جانبه کامه پدید آمده و خواهد آمد.

بدیهی است برای توجیه این طبقه بندیها و مزیت یکی بردیگری و احياناً نقد آنها باید به تشریح موضوع و روشهای هر يك از این علوم پرداخت تا میزان «علمیت» و استقلال و رابطه آن با علوم نزدیک یعنی روان شناسی و زیست شناسی و جامعه شناسی و اقتصاد و نظایر اینها روشن و مشخص گردد. لکن، این کار در این مقاله که تنها منظور از نوشتن آن نشان دادن مقام و وضع کنونی علوم تربیتی در میان علوم اجتماعی و انسانی دیگر است، میسر نخواهد بود و برای رسیدن باین مقصود مجال دیگری باید که در این مختصر نمی گنجد.

ماخذ عمومي

1. René Hubert, Traité de pédagogie générale. 3ème ed., PUF, Paris, 1953.
2. Traité des sciences de l'éducation, publié sous la direction de M. Debesse et G Mialaret, PUF, Paris, t.1, 1969.
3. Rapport du-congrès International des sciences de l'éducation. Paris, 1973. Article de G.Mialaret. PP 13-20.
4. G.Mialaret' Introduction à la pédagogie, PUF, Paris, 1964.
5. R. Hubert, Histoire de la pédagogie. Paris, 1952.
6. R. gal. où en est la pédagogie. Paris, 1961.

پښتونخوا ښار علمي او مطالعاتي فرسټي
پرتال جامع علوم انساني